

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

گفتیم در قضیه‌ی زید عادل، اگر ما هم شک در عدالت و هم شک در حیات زید داشته باشیم، از نظر جریان استصحاب در هر دو و عدم جریان استصحاب، سه نظریه وجود دارد: نظر اول این بود که استصحاب نه در حکم جاری است و نه در موضوع، نظر دوم این شد که استصحاب هم در حکم جاری است و هم در موضوع و نظر سوم این است که استصحاب در حکم جاری است و ما نیازی به استصحاب در موضوع نداریم.

مرحوم شیخ فرمودند ما نیازی به استصحاب موضوع نداریم برای اینکه عدالت علی تقدیر الحیاة را استصحاب می‌کنیم و می‌گوئیم در زمان یقین چه یقینی داشتید؟ عدالت علی تقدیر الحیاة. الآن هم همین عدالت علی تقدیر الحیاة مشکوک است و ما استصحاب می‌کنیم. عبارت شیخ و مرحوم آخوند را توضیح دادیم. در نتیجه برای جواز تقلید از عبارت شیخ استفاده می‌شود که ما نیازی به احراز حیات نداریم. یعنی نتیجه‌ی کلام شیخ این است که وقتی ما عدالت علی تقدیر الحیاة را استصحاب کردیم نتیجه‌اش این است که الآن جواز تقلید را بر آن بار می‌کنیم ولو احراز حیات بالفعل نکرده باشد. دیگران مثل صاحب فصول می‌گویند اگر بخواهیم جواز تقلید را بر آن بار کنیم علاوه بر احراز و استصحاب عدالت باید احراز و استصحاب حیات هم بکنیم نتیجه‌اش هم جواز تقلید است.

بررسی کلام مرحوم آخوند توسط حضرت استاد

اول باید ببینیم فرمایش مرحوم آخوند در توضیح عبارت مرحوم شیخ درست است یا نه؟ اولین نکته‌ای که آخوند فرمود این بود که مرحوم شیخ معتقد است آن موضوعی که بقاءش برای استصحاب لازم است، «موضوع خارجی» نیست بلکه «موضوع استصحابی» است. موضوعی است که قوام برای استصحاب تقدیر الحیاة است الآن هم این موضوع باقی است. عدالت را روی تقدیر نمی‌خواهیم استصحاب کنیم بلکه روی تقدیر الحیاة می‌خواهیم استصحاب کنیم.

در نتیجه آن «دلیل عقلی» که شیخ آورد و مؤید برای مرحوم سید بود^[1]، با این کلام شیخ و با این توضیحی که مرحوم آخوند می‌دهد مؤید برای مرحوم آخوند می‌شود. قبلاً در جمع بین کلام سید و آخوند گفتیم بعضی از عبارات شیخ مؤید سید است و بعضی هم مؤید آخوند است. تا اینجا حرف آخوند درست است یعنی شیخ وقتی مسئله را می‌آورد علی تقدیر الحیاة یعنی زید علی تقدیر الحیاة موضوع برای عدالت است. وقتی ما زید علی تقدیر الحیاة را در استصحاب حفظ کنیم و بگوئیم عدالت روی تقدیر الحیاة است وحدت بین قضیه‌ی متیقنه و قضیه مشکوکه درست می‌شود.

سید «تقدیر» در عبارت شیخ به احتمال معنا کرده در حالی که از عبارت شیخ و کلمه‌ی تقدیر این معنا فهمیده نمی‌شود. مرحوم سید می‌گوید یجوز استصحاب العدالة عند احتمال زید.

پس تا اینجا کلام مرحوم آخوند تقویت می‌شود چون اصلاً اینجا بحث احتمال مطرح نیست. شیخ نمی‌گوید علی تقدیر الحیاة یعنی علی احتمال الحیاة، شیخ می‌فرماید موضوع قضیه‌ی زید عادل، زید فی فرض الحیاة است. الآن هم عدالت را در همین فرض شک می‌کنیم و استصحاب می‌کنیم. پس موضوع حفظ شده و باقی است. لذا مسئله به سمت وحدت قضیه‌ی متیقنه و قضیه‌ی مشکوکه پیش می‌رود.

کلام مرحوم اراکی در بحث و اشکال حضرت استاد به ایشان

مرحوم آقای اراکی (قدس سره) در کتاب اصول الفقه‌شان می‌گویند، اینکه شیخ فرمود در محمولات ثانویه می‌گوئیم استصحاب و احراز موضوع لازم نیست را قرینه قرار می‌دهیم بر اینکه شیخ در صدر مطلب که مسئله‌ی وجوب الموضوع را مطرح کرده مرادش وجود موضوع ذهنی است و آنجا هم وجود موضوع را خارجاً اراده نکرده^[2].

به نظر ما بحث این نیست که تقدیر را به یک امر ذهنی معنا کنیم. شما در بحث قضایای حقیقیه می‌گوئید موضوع را مفروض الوجود می‌گیریم یعنی در عالم ذهن مفروض می‌گیریم؛ مفروض الوجود یعنی وجود خارجی اش را فرض می‌کنیم! نه اینکه یک امر ذهنی محض باشد. اینجا این دو بیان را باید کنار بگذارید: یکی مسئله‌ی احتمال که مرحوم سید فرموده و یکی هم اینکه مسئله‌ی تقدیر را به معنای ذهنیت بگیریم.

بازگشت به کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در انتها کلامی دارند که با کلام شیخ سازگاری ندارد؛ آخوند گفت اگر موضوع جواز تقلید، زید، اعم از حیّ و میت باشد استصحاب عدالت جاری است. و اگر موضوع جواز تقلید زید حیّ است، باید دو تا استصحاب جاری کنیم.

به نظر ما عبارت شیخ چنین مطلبی را دلالت نمی‌کند. شیخ می‌فرماید جواز تقلید را با استصحاب، بر عدالت مشکوکه بار می‌کنیم ولو اینکه استصحاب حیات نکنیم. یعنی شیخ مطلقاً - چه ما موضوع جواز تقلید را زید حیّاً و میتاً بدانیم و چه موضوعش را خصوص حی بدانیم - چنین مطلبی فرموده. بلکه بالاتر، می‌گوید فرض ما این است که موضوع زید حیّ است وقتی در عدالت و حیات شک می‌کنیم عدالت علی تقدیر الحیاة را می‌آوریم استصحاب می‌کنیم و جواز تقلید را بار می‌کنیم ولو اینکه احراز حیات نکنیم ولو اینکه موضوع جواز تقلید زید حیّ عادل باشد.

به عبارت دیگر مرحوم آخوند اینجا می‌فرماید گویا شیخ اثر را فقط در رابطه‌ی با محمول در نظر گرفته. در این صورت ما چه نیازی به اجرای استصحاب در موضوع داریم؟ استصحاب جایی است که دنبالش اثر باشد. اگر استصحابی اثر نداشته باشد چرا جاری شود؟ قطعاً اگر به شیخ بگوئیم جناب شیخ اگر موضوع هم در آن اثر دخالت داشته باشد چی؟ شیخ می‌گوید اگر دخالت داشته باشد باید موضوع را هم احراز کنیم.

به نظر ما این مطلب درست نیست. در مورد عبارت شیخ یا باید بگوئیم مطلق است یا دقیق‌تر، حتی در فرضی که موضوع در اثر دخالت داشته باشد، می‌گوئیم نیاز به احراز موضوع نداریم. می‌گوئیم زید حیّ عادل موضوع برای جواز تقلید است، الآن در عدالت و حیاتش شک داریم می‌گوئیم عدالت علی تقدیر الحیاة را استصحاب می‌کنیم.

کلام مرحوم نائینی در بحث

کلام نائینی را برای روشن شدن نکته ای باید بیان کنیم. نائینی می‌گوید چطور در سایر موضوعات مرکبه می‌گوئید اگر موضوعی از دو جزء ترکیب شده باشد - مثلاً می‌گوئیم یک جزءش عدالت و یک جزءش شجاعت - و اثری بر این موضوع مرکب بار باشد باید دو جزء را بالوجدان - بالوجدان عادل است و شجاع است - احراز کنیم اینجا هم چنین است. مثلاً اگر من نذر کردم هزار تومان به یک عادل شجاع پول بدهم. یک راه این است که می‌بینیم زید هم عادل و هم شجاع است بالوجدان. راه دوم این است که یکی بالوجدان و یکی بالاصل باشد. مثلاً اگر گفتم زید قبلاً شجاع بوده و الآن شک دارم شجاع است یا نه، قبلاً عادل بوده و الآن شک دارم عادل است یا نه، استصحاب می‌کنم هر دو را. کسانی که می‌گویند هیچ استصحابی جاری نیست دلیلشان این است که می‌گویند، استصحاب عدالت جاری نیست چون موضوعش مشکوک است. استصحاب حیات جاری نیست چون اگر عدالت بخواهد بر آن مترتب و جاری شود، می‌شود اصل مثبت.

نائینی می‌فرماید ما دو جزء - عدالت و حیات - داریم و الآن که در هر دو شک داریم هر دو را استصحاب می‌کنیم و جواز تقلید بار می‌شود. و بعد می‌فرماید مرحوم شیخ هم مرادش همین است. شیخ که گفته ما استصحاب عدالت می‌کنیم ولی استصحاب حیات لازم نیست در فرضی است که استصحاب حیات اثری ندارد و به عنوان جزء الموضوع دخیل در آن اثر نیست اما اگر به عنوان جزء الموضوع باشد باید استصحاب کنیم.

ایشان هم مسئله‌ی اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه را فائل است، می‌گویند «بعد ما کان الموضوع لجواز التقليد مرکباً من الحیاة و العدالة» این یک. «و هما عرضان لمحلّ واحد، فلا بدّ من إحراز کلا جزئيّ المركّب، إمّا بالوجدان و إمّا بالأصل». نائینی یک استدراکی هم دارد که می‌گوید بله، عدالت الحیّ یعنی حیّ متصف به عدالت، را نمی‌توانیم استصحاب کنیم. «لا يجري استصحاب عدالة الحيّ، لعدم إحراز الحیاة، و إنّما يجري استصحاب العدالة على تقدير الحیاة، و هذا التقدير يحرز باستصحاب الحیاة». می‌فرماید «هذا التقدير» مراد شیخ از کلمه «تقدير» این است که «يحرز باستصحاب الحیاة»، در حالی که شیخ تصریح دارد ما استصحاب حیات لازم نداریم.

نائینی برای کلام شیخ توجیهی می‌کند و می‌گوید «و إلى ذلك يرجع ما أفاده الشيخ (قدّس سرّه) في المقام بقوله: «لكن استصحاب الحكم كالعدالة مثلا لا يحتاج إلى إبقاء حیاة زید، لأنّ موضوع العدالة زید على تقدير الحیاة إلخ»»^[31].

بزنگاه مهم بحث

بحثی که اینجا وجود دارد این است که در «قضیه‌ی زید عادل» آیا زید و حیات زید یک موضوع و عدالت یک موضوع دیگر است؟ یعنی حیات جزء اول و عدالت جزء دوم است و بر این مجموعه جواز تقلید مترتب است؟ یا اینکه قاعده‌ی در باب عرض و معروض یا محل اتصاف است. مثلاً زید حیّ عادل موضوع برای جواز تقلید است؛ اگر حرف نائینی را بزنیم و بگوئیم هر کدام جزء الموضوع است و مرکبشان موضوع برای جواز تقلید است دیگر پای اتصاف در کار نیست مثل همان عدالت و شجاعت. می‌گوئیم دو جزء دارد و این دو جزء را باید با استصحاب آورد.

ولی اگر گفتیم پای اتصاف در کار است مثلاً می‌گوئیم زید حیّ ای که متصف به عدالت است. عدالت یک عرضی است که محل و موضوعش حیات است و جزء الموضوع اول منفک از دوم و دوم منفک از اول نیست. بعد دچار مشکل می‌شویم که اگر بگوئیم موضوع عدالت حیات است پس با شک در حیات مجالی برای استصحاب عدالت نیست. اگر آمدم استصحاب حیات کردیم عدالت را ثابت نمی‌کند چون اصل مثبت می‌شود.

نائینی می‌گوید اگر با ما بحث اصل مثبت را مطرح کنید ما عدالت را با استصحاب دیگری درست می‌کنیم. موضوع حیاتی است که معروض برای عدالت باشد یعنی شما اگر استصحاب حیات کردید هیچ مفردی ندارید که حیات را که معروض برای عدالت است را بیاورید چون اثر عقلی می‌شود.

دورنمای بحث جلسه بعد

فردا فرمایش صاحب منتقی را از جلد 6 صفحه 355 ببینید. اول فرمایش مرحوم شیخ در اینجا با آن فرمایش قبلی‌اش که مسئله‌ی بقاء الموضوع است را چطور حل کنیم؟ صاحب منتقی دو راه طی کرده، یک راهش اینکه می‌گوید شیخ اینجا یک استدراکی از مطلب قبلی کرده، آیا اینجا واقعاً استدراک است؟ این دو راهی که ایشان گفته را پیش مطالعه کنید. دوم اینکه آیا واقعاً کلام شیخ در فرضی است که اثر بر آن حیات مترتب نباشد؟ صاحب منتقی یک چنین ادعایی دارد می‌گوید شیخ که گفته ما استصحاب حیات جاری نمی‌کنیم در جایی است که اثر بر حیات مترتب نباشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ قبلاً گفتیم سید و آخوند در برداشت از کلام شیخ اختلاف دارند. سید می‌گفت کلام شیخ صریح در این است که در این محمولات ثانویه ما برای استصحاب محمول باید این موضوع را احراز کنیم وجود خارجی‌اش را. مرحوم آخوند فرمود نه، شیخ همین وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه را می‌گوید.

[2] □ أصول الفقه، ج 2، ص: 587: و علی هذا فالكون بلا موضوع و الانتقال إنما هما بالنسبة إلى وجود العرض حقيقة، غاية الأمر لا في الخارج، بل في الذهن، و لا فرق أيضا بين حمل الوجود و غيره من العوارض.

[3] □ فوائد الاصول، ج 4، ص: 569 و 570: انّ استصحاب الحیاة إنّما يجري من حیث إنّ للحیاة دخلا في الحكم الشرعي المترتب علی الحيّ العادل، كجواز تقلیده و الاقتداء خلفه و نحو ذلك من الأحكام الشرعیّة المترتبة علی حياة الشخص و عدالته، و لا حاجة إلى استصحاب الحیاة من حیث دخله في العدالة حتّى یقال: إنّ دخله في العدالة عقلي، فإنّه لا ملزم إلى استصحاب الحیاة من هذه الحيثيّة. و بالجملة: بعد ما كان الموضوع لجواز التقليد مركّباً من الحیاة و العدالة و هما عرضان لمحلّ واحد، فلا بدّ من إحراز كلا جزئي المركّب، إمّا بالوجدان و إمّا بالأصل. فإذا كانت الحیاة محرزة بالوجدان: فالاستصحاب إنّما يجري في العدالة، و يلتزم الموضوع المركّب من ضمّ الوجدان بالأصل. و إن كانت الحیاة مشکوكة: فالاستصحاب يجري في كلّ من الحیاة و العدالة، و يلتزم الموضوع المركّب من ضمّ أحد الأصلين بالآخر، لأنّ كلا منهما جزء الموضوع، فلكلّ منهما دخل في الحكم الشرعي. و إن كان دخل أحدهما في الآخر عقلياً: فلا مانع من استصحاب الحیاة و استصحاب العدالة. نعم: لا يجري استصحاب عدالة الحيّ، لعدم إحراز الحیاة، و إنّما يجري استصحاب العدالة علی تقدير الحیاة، و هذا التقدير يحرز باستصحاب الحیاة. و ليس المقصود إثبات الحیاة من استصحاب العدالة علی تقدير الحیاة، بل في نفس الحیاة أيضا يجري الاستصحاب، لبقاء الموضوع و اتحاد القضية المشكوكة مع القضية المتیقّنة في كلّ من استصحاب الحیاة و استصحاب العدالة، لأنّ الموضوع في كلّ منهما هو الشخص، فيثبت كلا جزئي الموضوع لجواز التقليد. و إلى ذلك يرجع ما أفاده الشيخ- قدّس سرّه- في المقام بقوله: «لكن استصحاب الحكم كالعدالة مثلا لا يحتاج إلى إبقاء حياة زيد، لأنّ موضوع العدالة زيد علی تقدير الحیاة إلخ».